کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۶۳

چاپ نشده است

این کتاب ...
اصول دین حسین بن محمد الکربلائی است ...
... تا کمال چاپ نشده
است

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: اصول دین
مؤلف: حسین بن محمد کربلائی حائری
مترجم:
شمارهٔ قفسه: 16381
شمارهٔ ثبت کتاب: 207546

450
16381
207546
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

هذا

اصول دین
کربلائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین وبعد چنین گوید حقیر جانی واسیر فانی حسین بن محمد الکربلائی الحائری این رساله ایست مختصر در بیان اصول دین اسلام بر سبیل اجمال که بر کافه مکلفین لازم است دانستن آنها واعتقاد بآنها موجب این میشود که بطور مسلمان بدانند نوشته شد بالتماس جمعی از اهل ایمان ومرتب است بر یک مقدمه وپنج اصل وخاتمه اما مقدمه پس بدانکه مجموع تکالیفی که از خداوند عالم جاری شده است نسبت به بندگان دو قسمت یا تکلیفی است که نسبت باعتقاد تعلق گرفته است یا تکلیفی است نسبت باعمال وافعال واقوال که بجوارح ظاهر از دست وپا وسر وچشم تعلق گرفته است قسم اول که اعتقاد باشد اصول دین یا اصول مذهبست وقسم دویم فروع دین است وهر گاه نسبت باول که اصول دین باشد خللی حاصل شود والعیاذ بالله شخص از دین یا از مذهب

اثنی

در توحید

اثنی عشری خارج میشود واحکام کفار براو جاری خواهد شد در آخرت پس لازم است اعتقاد کردن وتحصیل کردن اصول دین از روی قطع ویقین ومکلف کوتاهی نکند بلکه سعی کند اصول دین خود را درست کند تا اینکه پای در زمره مسلمانان گذاشته باشد واعمال واقوال او که فروع دین است مقبول شود زیرا که قبول اعمال مشروط است باعتقاد باصول دین وایمان واین اصول دین پنج است بنابر اقوی اول توحید است واین بر چهار قسم است اول توحید ذاتی یعنی خداوند عالم ذات او بسیط است ویکتاست دویم توحید استحقاقی یعنی بندگی را جز او مستحق نیست وشریک ندارد چنانچه در آفریدن شریک نداد وخواهد واین دو توحید از برای او ثابت است سیم توحید عددی ومعنای او اینست که یکیست از عدد واین مستلزم آنست که خدایان متعدد باشند واو یک است از انها واین بر خدا روا نیست چهارم توحید نوعیت یعنی خدا نوعیست از انواع چنانچه گوئی انسان نوعی است از مخلوقات واین نیز براو روا نیست پس این دو توحید براو روا نیست ودو این براو محالست وجایز نیست واین اصل مخصوص صفات خداوند عالم واین چهار قسم است اول صفات ثبوتیه ذاتیه یعنی صفاتیکه از برای او هست وعین ذات اوست

یعنی علم خدا که دانا باشد خدا بایند علاوه بر ذات او نیست وعین ذات او است

ذات خدا بجهان همه اوست
دو وجه اوست

صفات ثبوتیه

بلکه عین ذات او هست که صفات کمالش نیز میگویند واین هشت است اول علم است یعنی خدا دانا است ودر این مسئله اعتقاد است اول آنکه دانائی او غیر ذات او نیست وزاید بر ذات او نیست وذات او ودانائی او یک چیز است یعنی ذات مقدسش علت پیدا شدن آنچه نام معلوم ودانسته شدنیست دویم اینست که علم ودانائی او بکلیات وجزئیات واندک وبسیار وکم وبیشمار مساوی است وبرابر است یعنی هر چه آفریده شدنی است از اول خلق وآخر خلق میداند سیم اینست که علم او بهر چیز مساوی است پیش از آفریدن وبعد از آفریدن نه آنکه بعد از آنکه آفرید میداند که آفریده است چنانچه جمعی این را ادعا میکنند صفت دویم قدرت است یعنی خدا توانا است ودر این نیز سه اعتقاد است اول آنکه توانائی او عین ذات اوست چنانچه مذکور شد دویم آنکه جمیع ممکنات در دست قدرت اوست وقدرت او بر همه مساوی است هر چند کار بندگان باشد باز مقدور اوست سیم اینست که بر چیزی که ممتنع بالذات است چون پیدا کردن شریک از برای خود توانا نیست واین از راه عجز نیست بلکه نقص است وذات او منزه است از نقایص صفت سیم خدا حی است یعنی زنده است ودر این نیز سه اعتقاد لازم است اول آنکه زندگی او عین ذات اوست چنانچه

گذشت

در صفات ثبوتیه

گذشت دویم آنکه واجب الوجود است یعنی هستی او لازم ونیستی او محال سیم آنکه همیشه بوده است ومسبوق بعدم نبوده است واولی ندارد وآخری ندارد بلکه همیشه بوده است وهمیشه خواهد بود صفت چهارم این است که خداوند عالم سمیع است یعنی شنوا است باین معنی که مدرک مسموعاتست آنچه شنیدنیست براو مخفی نیست ودر این نیز سه اعتقاد است اول آنکه می شنود بذات خود وشنیدن او عین ذات اوست بذات خود دریافت می کند شنیدنیها را نه بگوش ودل دویم آنکه جمیع شنیدنیها پیش از وجود وبعد از وجود نزد او مساوی است وبرابر هستند سیم آنکه در ازل سمیع بود یعنی همیشه شنوا بود پنجم بصیر است یعنی بینا است ودر این نیز سه اعتقاد است اول آنکه بینائی او عین ذات اوست باین معنی که گذشت دویم آنکه جمیع دیدنیها پیش از وجود وبعد از وجود مساوی هستند نزد او سیم آنکه همیشه بصیر بود یعنی زمانی نبوده است که دیدنی براو مخفی باشد بلکه در ازل بینا بود بذات خود نه بچشم وگوش واین دو صفت که سمیع وبصیر باشد ادراک میگویند وخدا را باین اعتبار مدرک می گویند پس این صفات ذاتیه که صفات کمالست یازده اعتقاد لازم دارد وخداوند عالم صاحب این صفاتست نه نایب این صفات

در صفات ثبوتیه

چنانچه بعضی سنیها میگویند که خدا نائب اینها است یعنی عالم نیست کار عالم را میکنند و مجموع این اعتقادات مذهب شیعه اثنی عشری است کسی که یکی از اینهارا انکار کند مانند سنیان خواهد بود که بیشتر اینهارا انکار کرده‌اند و از مذهب شیعه خارج میشود و در اخرة احکام کفار بر او جاری خواهد شد قسم دویم از صفات خداوند عالم صفات ثبوتیه فعلیه است که اورا صفات جمال میگویند و اینها نیز پنج صفت میباشند اول اینکه خداوند عالم مُرید است یعنی خواهش کننده است و در این نیز سه اعتقاد لازم است اول اینست که انچه می کند و امر می فرماید بخواهش میکند و غافل نیست دویم این است که خواهش و رضای او حادث است یعنی پیدا شده او است نه اینکه قدیم و همیشه بوده است سیم این است اراده او تابع مصلحت است تا در چیزی مصلحت نباشد اراده نمیکند دویم از صفات جمال اینست که خداوند عالم کاره است یعنی خداوند عالم دشمن دارنده است و این نیز سه اعتقاد دارد اول اینکه قبایح و زشتیها را دشمن میدارد دویم این است که کراهت قدیم نیست بلکه حادث است سیم این است که چیزی که در او مصلحت است نهی نمی فرماید از او بلکه نهی میفرماید از چیزی که در او مفسده است سیم از صفات جمال این است

لکه خداوند

در صفات ثبوتیه

که خداوند عالم متکلم است و در این نیز سه اعتقاد است اول این است که خداوند عالم افریده است سخن او و سخن گفتن آفریدن او است دویم اینست که سخن گفتن فعل او است قائم بذات او نیست و قدیم نیست سیم این است که سخن را بی زبان افریده است مثل اینکه در درخت آفریده و با موسی بن عمران گفتگو شد چهارم از صفات جمال اینست که خداوند عالم صادق است یعنی راست گو است در گفتار و در این نیز سه اعتقاد است اول این است که در اخبار راست گو است یعنی در خبر دادن دویم اینست که در وعده کردن راست گو است یعنی خلف وعده نمی کند و بر او روا نیست چون وعده کرده است مؤمنین را بهشت برد و خلف و دروغ بر او روا نیست و ذات او منزه است از دروغ گفتن و دروغ گفتن بر او جایز نیست سیم اینست که خلف در وعید جایز است باین معنی که خلف کردن در بردن فاسق بجهنم باینکه فاسق را بجهنم نبرد بر او روا است و این دروغ نیست بلکه لطف و فضل و کرم است پنجم از صفات جمال اینست که خداوند عالم خالق است یعنی افریننده و در این نیز سه اعتقاد است اول اینست که افریدن او حادث است و همیشه افریننده نیست و آفریدن غیر ذات او نیست بلکه فعل او است هر زمان مصلحت باشد

در صفات ثبوتیه

می افریند دویم این است که در افریدن مستقل است و شریک ندارد و افریدن را بکسی تفویض نکرده است که دیگری بیافریند چنانچه جمع میگویند که علی خالق است و الذاری که ایشان اغلاة می نامند سیم این است که افعال اختیاریه که از ما صادر شده است کار ما است چون عبادات و سایر حرکات و سکنات از خوردن و اشامیدن و خوابیدن و مخلوق او نیست سیم صفات ثبوتیه لفظیه است که صفات مقال است باصطلاح حقیر یعنی صفاتی که بخدا اسناد میدهند و لکن حقیقة کار او نیست بلکه مجازاً باو نسبت میدهند و اینها بسیار است از انجمله رضا که خوشنودی است و غضب که تندخوئی است و مکر که عبارت از بازی دادن و فریب دادن معنی اینها اینست که خوشنودی خدا جزا دادن دست بر اعمال شایسته چون کسی که جزا میدهد در حالت خوشنودی نه اینکه از حالت تندی بر میگردد بحالت خوشنودی و همچنین تندی یعنی عقاب می کند مانند کسی که تند شده است نه اینکه از خوشنودی به تندی بر میگردد و همچنین سایر صفات دیگر که اینها مستلزم حدث است و لوازم جسم است چهارم صفات سلبیه است که صفات جلال است یعنی صفاتی که خداوند عالم منزه و مبرا است از انها یعنی باو نمی توان نسبت داد و ان دوازده قسم است اول

ان است

در صفات سلبیه

ان است که صانع عالم مرکب نیست و اجزا ندارد و ذات او بسیط است و ترکیب که بر سه قسم است اول ترکیب حقیقی که مرکب از اجزاء عنصریه باشد چون خاک و باد و آب و اتش مانند حیوانات و جمادات که سنگ و کلوخ باشند و نباتات یعنی انچه از زمین می روید زیرا که همه اینها مرکبند از چهار عنصر که آب و خاک و اتش و باد بوده باشد دویم ترکیب عقلی است و ان حاصل است از مرکب شدن از هیولی و صورت سیم ترکیب ذهنی است و ان مرکب شدن از جنس و فصل است باری باید اعتقاد کرد باینکه خداوند عالم مرکب نیست بجمیع اقسامی که مذکور شد و غیر اینها بلکه ذاتش یک حقیقة است و از عناصر مذکوره مرکب نیست و مرکب از اعضا و دست و پا ندارد زیرا که اینها همه آفریده شده و پیدا شده او است دویم از صفات جلال اینست که خداوند عالم جسم نیست یعنی قابل طول یعنی درازی و عرض یعنی پهنائی و عمق یعنی گودی نیست و همچنین سطح نیست که درازی و پهنائی باشد و خط نیست که قابل درازی تنها باشد و نقطه نیست که قابل قسمت نباشد و درازی و پهنائی و گودی نداشته باشد بلکه ذات مقدسش هیچ یک از اینها نیست و کسی که قایل باشد باینکه خداوند عالم جسم است مانند یکی از این اجسامی که هست منکر ضروری دین شده است و کافر خواهد بود و کسی که بگوید جسم است لکن نه مانند بعضی از حکما قایلند که خدا جسم است ولا کن بمثل

این اجسام موجوده منکر ضروری مذهب شده است و از مذهب شیعه خارج میشود
این اجسام که در عالم پیدا میشود نیست و این اعتقاد حکما هم خلاف است خدا جسم نیست و بس
سیم این است که خداوند عالم مَرئی نیست یعنی دیدنی نیست و دیده نمی شود نه بچشم
چشم سر همین است که هر کس دارد
سر و نه بچشم دل و نه در آخرة و نه در دنیا و نه پیغمبران و نه غیر ایشان و نه در خواب
و چشم دل یعنی در قلب ببینند خدا را
و نه در بیداری هیچ کس نمی بیند او را و هرگز دیده نمی شود زیرا که دیده شدن
لازم دارد که آن دیده شده در جائی باشد و در جائی بودن از لوازم جسم است
و خداوند عالم جسم نیست علاوه بر اینکه لازم آید که محتاج باشد بانجا و کسی
که منکر این باشد و بر خدا روا داند که دیده می شود از مذهب شیعه بیرون
رفته است چهارم از صفات جلال اینست که خداوند عالم عَرَض نیست یعنی چیزی
بر ذات مقدس او طاری و عارض نمی شود مانند سایر اجسام که عَرَض دارند مانند
رنگ و بو و مزه و کوتاهی و کلفتی و غیر اینها چون پهلوانی و شجاعت و مانند اینها
پنجم از صفات جلال اینست که خداوند عالم شریک ندارد نه در آفریدن و نه در
بندگی و نه بطریق استقلال یعنی دیگری جز او باشد که بیافریند و نه بطریق مشارکت
که با عانت دیگری بیافریند و نه بطریق واگذاشتن که تفویض میگویند چنانچه
که به یاری بردن
جمعی از اشقیا میگویند که خداوند عالم واگذاشته است و تفویض فرموده
است امر آفریدن را بجناب رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او

دانی

و این کفر است و خلاف ضرورة دین اسلام است بلکه سایر دینهای دیگر
بلکه خداوند یکتا است در ذات و در آفریدن و در استحقاق عبودیت
که بندگی باشد ششم از صفات جلال آنست که صانع و پروردگار عالم بی معانی
است یعنی صفات او زاید بر ذات او نیست صفات او عین ذات او است
چنانچه گذشت و بدانکه مراد از صفت چیزی است که عارض میشود بر ذات
و قابل هست که از ذات جدا شود و این نسبت بان آنست که بگوئی
فلان کس عالم است و معنی این سه چیز است یکی فلان کس که ذات است ۲ دانا است
و هو موضوع نیز میگویند دویم دانائی است که صفت میگویند سیم نسبت
همان ذات را موضوع میگویند
است و آن مناسبتی است که میان دانائی و فلان کس که گفتی حاصل است
و خداوند عالم را که دانا میگویند نه بمعنی که سه چیز است که ذاتی باشد
و دانائی باشد و نسبت بلکه نسبتی در اینجا نیست بلکه دو چیز است ذات او
است و دانائی و دانائی او خود ذات او است یعنی ذات او سبب ظهور
و پیدا شدن دانسته شدنیها است و همچنین سایر صفات ذاتیه او
چون قدرة که توانائی باشد و حیوة که هستی باشد و سمع که شنوائی و بصر
که بینائی باشد و مدرک که دریافت کردن شنیدنیها و دیدنیها باشد پس مراد

از معانی صفاتی است که خداوند عالم ذاتش متصف بانها است نه اینکه
زاید بر ذات او باشد که لازم می آید تعدد قدما یعنی در قدیم ذات او بوده او
و عین ذات او این صفاتیکه ذکر شد نیز بوده است هفتم این است که خداوند
عالم جوهر نیست یعنی روح که بفارسی جان میگویند نیست و همچنین عقل نیست
که حالتی داشته باشد که با و تمیز بدهد و در یابد چیزها را هشتم اینست که خداوند
عالم محتاج نیست بهیچ چیز از مخلوقات خود مطلق احتیاج را او در او نیست
بلکه فاطبه مخلوقات و همه موجودات باو محتاج اند و جمیع امور در آفریده
شدن و روزی خوردن و زنده بودن و سایر چیزهای دیگر نهم
اینست که خداوند عالم محل حوادث نیست یعنی هیچ چیز بر ذات او وارد
نمیشود آنچه حادث میشود از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و ترسیدن
و بیمار شدن و چرت زدن و همچنین سایر چیزهائی که بر مخلوقات روی میدهد
بر ذات مقدسش هیچ چیز روی نمیدهد دهم اینست که صانع عالم
حلول کننده در حوادث نیست یعنی ذات او در هیچ چیز جا نمی کند
نه در بدنهای بچه های بی ریش مقبول چنانچه بعضی از صوفیها میگویند
و نه در بدنهای پیغمبران چنانچه طائفه از نصاری میگویند که در بدن

عیسی

عیسی جا کرده است و فرقه دیگر میگویند که در بدن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله حلول
کرده است و طایفه دیگر میگویند که در بدنهای سایر ائمه معصومین جا کرده است
و بعضی از غلات میگویند که در بدن جناب امیر المؤمنین تنها جا کرده است اینها
همه کفر است و خلاف ضرورة دین اسلام است کسی که اینها را اعتقاد بکند
یا بزبان بگوید کافر و همیشه در جهنم خواهد بود چنانچه الآن جمعی هستند این
چیزها را ادعا می کنند و همچنین خداوند عالم با هیچ چیز متحد نیست و یکی
نیست چنانچه جمعی قایل شده اند بوحدة وجود یعنی میگویند اصل وجود
همه یکیست آنچه موجود می بینی همان خدا است و بس و این چیزهای دیگر
که می بینی از مخلوقات عارض ذات اویند و خدا با همه چیز یکیست یازدهم
خداوند عالم فاقد نسبت است بمعنی که نسبت ندارد و خویشی با هیچکس
از مخلوقات ندارد چنانچه بعض از نصاری میگویند که خدا پدر عیسی است
و بعضی از یهود که میگویند که عُزیر پسر خدا است و چنانچه مشرکین و کفار
میگفتند که فرشتگان دختران خدایند و خداوند عالم منزه است
از اینها بلکه نه زن دارد و نه پسر و نه دختر و نه زائیده است و نه از چیزی
زائیده شده است دوازدهم از صفات جلال اینست که خداوند عالم مانندی ندارد

دوم از اصول دین عدل

اجمال یعنی تفصیل نکرده اند

نه چیزی مانند و شبیه اوست و نه ذات او مانند و شبیه چیزها است دویم
از اصول دین عدلست و معنی عدل بطریق اجمال اینست که خداوند عالم در جمیع
افعال و کارهای خود کاملست و در کارهای او هیچ نقص نیست و در این
چهارده اعتقاد لازم است اول عدل مقابل جور و ظلم و ستم یعنی خداوند
عالم عادل است هیچ ستم نمیکند بهیچ کس از ممکنات و مخلوقات نه در دنیا
و نه در اخرة و نه اندک و نه بسیار و راضی بستم نیست از بندگان خود و کسی
که خلاف این اعتقاد کند و بخداوند عالم اسناد دهد ظلم را و اورا ستمکار
بداند از دین اسلام بیرون رفته است و کافر خواهد بود و همیشه در جهنم خواهد
بود دوم عدل مقابل جبر و تفویض یعنی مکلف باید اعتقاد کند که خداوند عالم
جبر نمیکند بندگان را بر کارهائی که از ایشان صادر میشود چنانچه جمعی
از سنیان که ایشان را اشاعره میگویند گفته اند که بندگان بر افعال
و کارهائی که از ایشان صادر میشود مجبور و بی اختیارند و این باطل است
زیرا که لازم می اید که خداوند عالم ستمکار باشد بجهة اینکه هرگاه خداوند عالم
کفر و فسق مانند زنا و شراب خوردن را در بندگان بیافریند و کار او باشد
باز عذاب کند ایشان را که چرا کافر شدید و چرا زنا کردید و چرا شراب خوردید

علی

در معنای عدل

عین ظلم خواهد بود بلکه حق اینست که کار از بندگان صادر میشود و لکن قدرة
و قوه بر این کار و اسباب این کار از خداوند عالم است و اصل فعل
از بندگان که خود اختیار میکنند و باختیار خود میکنند و همچنین تفویض
نیست باینمعنی که خداوند عالم بندگان را بخود شان واگذاشته است که
انچه بندگان بخواهند و خداوند عالم نتواند ایشان را باز دارد از ان کار
چنانچه جمعی از سنیان که ایشان را معتزله مینامند قایل شده اند باینکه
خدا کارهای بندگان را بخود شان واگذاشته است و توانا نیست
براینکه ایشان را منع کند و این مستلزم عجز و سستی خدا است بلکه هر کاریکه
از بندگان صادر میشود اسبابش از خدا است و کار از خود بنده است
که باختیار صادر میکند مثلا خود زنا کار بنده است لکن الة زنا و قوه بر زنا
مخلوق خدا است سیم اینست که خداوند عالم تکلیف نمی کند بنده را بر چیزی
که نتواند بجا بیاورد چهارم اینست که خداوند عالم تکلیف نمی کند بنده را بر چیزی
که محال و ممتنع است مثل اینکه امر بفرماید بندگان را که چیزی خلق کنند
مثل اینکه آسمانی بیافرینند زیرا که اینمعنی در هیچ کس نیست و این را
باز جمعی از سنیان قایل شده اند و خلاف مذهب شیعه است پنجم

در معنی عدل خدا

اینست که خداوند عالم فاعل مختار است و انچه میکند از افریدن و هلاک کردن
و سایر افعال دیگر باختیار میکند و مجبور نیست چنانچه جمعی از سنیان میگویند که خداوند
عالم مجبور است در کارهای خود مانند اتش که کار او سوزاندنست و نمی تواند
که نسوزاند و خدا نیز نمیتواند که نیافریند و این غلط است بلکه همه کارهای او
باختیار است میخواهد بیافریند توانا است و اگر نخواهد که بیافریند نیز توانا
است ششم امر نمی فرماید مگر بچیزی که ان چیز نیکو است و نهی نمیکند از
چیزی مگر انکه ان چیز زشت و قبیح است هفتم اینست که افعال خداوند
عالم همه منوط بحکمت و مصلحتست یعنی انچه میکند بحکمت میکند هشتم این است
که فی الجمله بایست اعتقاد کرد که خداوند عالم از نهایت حکمت انچه بهتر است
از برای بندگان بجا می اورد نهم اینست که اوامر و نواهی او
یعنی انچه امر میکند و نهی میفرماید همه با غرض است و بی فایده نیست و عبث
امر و نهی نمیکند دهم اینست که خداوند عالم غرض و فایده که بر امر و نهی او مترتب
است بخودش راجع نیست و محتاج نیست بلکه نفع و فایده اش بخود
بندگان بازگشت میکند چنانچه سابقا گذشت که او منزه است از احتیاج
یازدهم وجوب اعواض است باینمعنی که هر آزاری که به بندگان از جانب او

بالم

در لزوم لطف است

میرسد بایست عوضش را بدهد یا در دنیا یا در اخرة انقدر بدهد که ان بنده راضی
باشد تا ظلم لازم نیاید دوازدهم لزوم تکلیفست باینمعنی که بر خداوند عالم واجب است
که بندگان را تکلیف بفرماید و مهمل و سر خود نگذارد ایشان را زیرا که لازم می اید
که اعانت بر ظلم کرده است باشد بجهة اینکه بعضی بندگان را قوة داده است و بعضی را
ضعیف قرار داده است و صاحب قوة بر ان بنده ضعیف ظلم و تعدی میکند
هرگاه خداوند عالم نهی نفرماید صاحب قوة را ظلم لازم می آید پس لازم است
که نهی بفرماید چنانچه نهی فرموده است سیزدهم لازم است بر خداوند عالم
انتقام مظلوم را از ظالم بکشد چهاردهم لزوم لطف است باینمعنی چون
بندگان قابل نیستند که احکام تکلیفیه خود را از او بگیرند و هر کس قابل این نیست
که بر او ملک نازل شود که احکام خدا را باو برساند لامحاله باید چیزی که نزدیک
کننده باشد بندگان را بطاعت و دور کننده باشد بندگان را از معصیت او
در میان بندگان قرار دهد تا نزدیک کند ایشان را بطاعت و دور گرداند
ایشان را از معصیت تا حجت او بر خلق تمام باشد ان نزدیک کننده و ان
دور کننده را پیغمبر و وصی پیغمبر میگویند پس بمقتضای عدالت و اتمام حجت
باید از برای بندگان پیغمبری قرار بدهد تا احکام او را به بندگان برساند

ودر تکلیف خود سرگردان نباشند واز این جهة نبوة از اصول دین محسوبست
سیم از اصول دین نبوة است ودر او چیست اعتقاد است اول اینست
که بر قاطبه مکلفین لازم است که اعتقاد کنند فی الجمله بانکه از جانب خداوند
عالم پیغمبران متعدد آمده اند وهمه از جانب او مبعوث بوده اند وکسی که یکی را از
ایشان انکار کند تکذیب خدا کرده است وخدا را دروغگو دانسته است
وکافر است چنانچه یهود ونصاری کافر شده اند بجهة انکار پیغمبر ما دویم
این است که اعتقاد کند بانکه صد وبیست وچهار هزار پیغمبر آمده اند از جانب او
که بعضی از ایشان صاحب شریعت ودین بوده اند وبعضی تابع بعض دیگر
بوده اند چنانچه حضرت داود وسلیمان تابع شریعت حضرت بوده اند واز
جانب خدا هر دو پیغمبر بوده اند لکن بکتاب موسی که توریة باشد مامور بوده اند
که عمل کنند ودیگران را امر کنند که عمل کنند وهر پیغمبری بوصی از دنیا بیرون
نرفت چنانچه در امامت خواهد آمد ان شاء الله سیم اینست که باید اعتقاد کرد
بعصمت همه پیغمبران یعنی که همه ایشان را از جمیع گناهان معصوم باید دانست
واز ایشان هیچ گناه کبیره وصغیره چه کفر وچه فسق وچه مکروه باشد مطلقا
صادر نشد پیش از بعثت وبعد از بعثت از زمان ولادت تا زمان وفات

بعثت یعنی مبعوث شدن

مبعوث یعنی فرستاده شده بر خلق

شریعت یعنی دین

وهم

وهم چنین منافیات مروة هر چند انها جایز باشند باز از ایشان صادر نشد در جمیع
عمر مانند سر برهنه راه رفتن ودر بازار چیز خوردن ودویدن وبرهنه راه
رفتن زیرا که همه اینها دلالت میکند بر سبکی عقل وعقلهای ایشان تمامتر بود
است از عقلهای سایر خلق واما انچه از ایشان صادر شده است از ترک
اولی ان معصیت نبوده مانند گندم خوردن حضرت ادم بلکه مناسب شان او نبود
که بخورد وترک کرد وخورد واین باز خالی از مصلحت نبود زیرا که موجب
ثوابهای بسیار بود از گریستن وتوبه کردن واین نیز عین بندگی خدا است
وهمچنین سایر پیغمبرانی که از ایشان ترک اولی صادر شد چهارم اینست
که ایشان مختار بوده اند در طاعة وترک معصیت نه اینکه مجبور بوده اند بر ان
اموری که بی اختیار بوده اند وبندگی میکردند وترک معصیت میکردند چنانچه جمعی
گمان کرده اند زیرا که اگر مجبور باشند بر بندگی خدا وبر عصمت مستحق ثواب
نخواهند بود پنجم اینست که ایشان اعلم ودانا تر از جمیع اهل زمان خود
بوده اند یعنی علم ایشان کامل تر بود از سایر رعیتی که بر ایشان مبعوث
شده بودند وعلم ایشان از جانب خداوند عالم بود نه از خلق آموخته اند
ششم این است که ایشان افضل بوده اند وزیادتی بر جمیع رعیت

رعیت خود داشته اند از فضل وکمال وفهم وبینائی وسنگینی ووقار هفتم
اینست که ایشان از همه اهل زمان خود شجاع تر بوده اند وهیچ کس بر ایشان
غالب نمی شد در شجاعت هشتم اینست که ایشان حجت بوده اند بر خلقی که
که بر ایشان مبعوث شده اند وقول ایشان لازم الاتباع است واطا
عتشان بر امت واجبست وبر امت خود رئیس وبزرگ بوده اند واحدی
از امت بر ایشان رئیس نیست نهم اینست که ایشان طاهر المولد بوده اند
از زنا وایشان از زنا بهم نرسیده اند ونه از حیض وحلال زاده بوده اند بلکه در
زمانی که نطفهای مبارک ایشان منعقد میشد از راه حلال بود بلکه مشهور اینست
که جمیع مادران ایشان تا زمان حوا همه حلال زاده بوده اند وعفیفه بوده اند
بلکه دور نیست که موحد ومسلمان بوده اند دهم اینست که جمیع پدران ایشان
عفیف بوده اند وموحد بوده اند یعنی مشرک وبت پرست نبوده اند بلکه همه
مردمان بزرگوار ونجیب بوده اند حاصل اینست که پدر ومادر ایشان تا
زمان حضرت ادم وحوا عفیف بوده اند ومسلمان ونجیب نیز بوده اند وهرگز
میان ایشان بیعفتی وبی نجابتی نبوده ومشرک نبوده اند سهل است
که مجموعشان مردمان معروف واکابر واشراف وعزیز بوده اند بلکه عاری

از کسبهای

از کسبهای دنی بوده اند مانند جولاهی وحمامی وچارواداری چنانکه خود پیغمبران
نیز از این کسبهای پست منزه وپاک بوده اند یازدهم ایشان ازهد از سایر خلق
زمان ورعیت خود بوده اند یعنی زاهد ترین وپشت کننده ترین مردم بوده اند از
دنیا وهیچ کس در زمان ایشان نبوده است که زهدش وپشت کردنش بدنیا
زیاده از ایشان باشد وهرگز ایشان میل بدنیا نکرده اند ودنیا پرست نبوده اند
حضرت سلیمان با ان مملکت وسیعی که داشت باز امور معاش خود را از زنبیل بافی
میگذرانید ونان جو میخورد دوازدهم استواء خلقت است یعنی بدنشان صحیح
وبی عیب بوده است ومیانه قامت بوده اند نسبت باهل زمان خود نه بسیار
کوتاه که باعث مسخرگی مردم باشد ونه بسیار دراز که موجب استهزاء باشد
ونه بسیار چاق ونه بسیار لاغر غرض خلقت بدنهای مبارک ایشان بطریق متعارف
بوده است مثل سایر مردم زمان خود سیزدهم سلامتی از جمیع ناخوشی هائی که باعث
نفرت مردم میشود چون ابرص وناخوشی پیسی وخوره ویک چشم کور بودن زیرا
که اینها منافی غرض میباشد زیرا که غرض از نصب پیغمبر اینست که مردم را
ارشاد کنند باوامر ونواهی خدا وبعد از انکه مبتلا باشد باین ناخوشی ها
وآزارها مردم از او دوری میکنند واین باعث میشود که احکام شرع او معطل باشد

افضلیت پیغمبر ما

واما انچه در خصوص حضرت ایوب پیغمبر ذکر شده است از کرم افتادن در بدن
انجناب ظاهر اینست که هیچ باکی نیست پیش از بعثت و پیغمبری باشند یا اگر بجای رسیده
باشند که سبب نفرت و دوری مردم باشد و جمیع پیغمبران در این سیزده صفت
که مذکور شد شریک بوده اند باقی ماند در مختصات پیغمبر ما یعنی صفات و اعتقاداتی
که در خصوص انجناب ثابتست و ان هفت صفت است اول اینست که ان
جناب فرستاده شده خداست بطریق عموم یعنی بر جمیع مخلوقات که در
زمان او بوده اند وانچه بعد از زمان انجناب آمده و می ایند تا روز قیامت
و بر کافه جن و انس مبعوث هستند لکن در بعثت ایشان بر ملائکه حقیر تامل دارم
و ندیدم کسی را که متعرض این مسئله شده باشد باری سکوت از این مرحله اولی
است دویم اینست که شریعت انجناب نسخ کننده و بر دارنده همه شر
یعتهای گذشته است که دین سیم اینست که ان جناب افضل و بهتر اند از جمیع
مخلوقات از جن و انس و ملائکه و اولین و اخرین و تابع هیچ شریعتی نبوده اند
پیش از بعثت بلکه ظاهر اینست که باز بشریعت خود عمل میکرد بطریق الهام
چهارم اینست که ان جناب محتاج بوده بخدا و نه عالم در جمیع حالات
و بعضی که میگویند که ایشان احتیاج به بندگی ندارند و کامل هستند

خلاف

خلاف ضرورة دینست بلکه ایشان در بنده بود مخلوق خدا محتاج و ذلیل خدا
و مکلف بود از جانب خدا پنجم اینست که ان جناب خاتم الانبیاء است
و بعد از او دیگر پیغمبری قطع شده است و هرگز نخواهد امد کسی که ادعا کند پیغمبری را
بعد از او کافر خواهد بود ششم ان است که ابا ان جناب و سایر پیغمبران مکلف
بوده اند باینکه شهادت بدهند به پیغمبری خود یا خیر بعضی گفته اند که لازم است
که اقرار کنند که من پیغمبر خدا هستم و دور نیست که لازم باشد و نیز دور نیست
که اعتقاد باینکه پیغمبر معترفست به پیغمبری خود نیز لازم باشد هفتم ان است
که چنانچه سایر پیغمبران صاحب معجزه بودند ان جناب نیز صاحب معجزه بود
چون بر خدا لازم است که پیغمبران را با معجزه بفرستد یعنی که چیزی با ایشان
باشد که سایر مردم از او عاجز باشند چون دعا کردن که مرده زنده شود و ماه
دو پاره کردن و مانند اینها که تصدیق کنند خلق او را و حجت بر ایشان باشد
و از برای حضرت موسی نه معجزه نقل کرده اند و شاید بیشتر باشند و هم چنین
سایر پیغمبران نیز صاحب معجزه بوده اند و اما پیغمبر ما انچه حساب کرده اند بعضی
از علما سه هزار معجزه نوشته اند بلکه میتوان گفت که جمیع اقوال و افعال
و احوال و حرکات و سکنات و خواب و بیداری انجناب معجزه بود لکن

در معراج آنحضرت

ظاهرترین معجزه های ان جناب قران است که جمیع فصحاء عرب را عاجز کرد
که یک ایه مانند او بیاورند و تا الحال که سنه هزار و دویست و شصت
سال از هجرت ان جناب و نزول قران است روز بروز رغبت اهل
ایمان بخواندن او بیشتر میشود و حال اگر سایر کتابهای دیگر میبود مردم
ملال می آوردند و دیگر مهجور می شد یکی دیگر از معجزه های آن جناب معراج
است که خداوند صادق در قران خبر میدهد و باید اعتقاد کرد که ان جناب
ببدن شریف باسمان عروج فرمودند نه اینکه بروح تنها چنانکه به
بعضی نسبت داده اند زیرا که انکار معراج جسمانی ان حضرت انکار ضرورت
مذهبست بلکه دور نیست که انکار ضرورت دین اسلام است و یکی دیگر شق القمر
که شکافتن ماه است که بتواتر ثابت شده است دیگر گفتگو کردن سنگ
ریزه است در دست انجناب دیگر فرو بردن زمین است فضلات انجنابرا
و اینکه مانند مشک بوده است و این نزدیکست بتواتر برسد که براحدی از خلق
مخفی و پوشیده نشود چهارم از اصول دین امامت فی الجمله اینست که باید
مکلف اعتقاد کند باینکه هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر اینکه
وصی و جانشین از برای خلق تعیین فرموده چنانچه گذشت که لطف بر خدا

در امامت

لازم است یعنی هیچ زمانی را خالی نگذارد از پیغمبری یا وصی پیغمبر تا اینکه خلق
او سر کردانی باشند در احکام دین و حجت بر ایشان تمام نشده باشد لکن این
امت خلاف کرده اند بعضی ادعا می کنند که پیغمبر بی جانشین از دنیا رفت
و بعضی دیگر میگویند که جانشین تعیین کرد و این حق است و از جمله ضروریات
مذهب شیعه است که ان جناب دوازده جانشین تعیین کرده است که اول
ایشان جناب علی بن ابیطالبست و اخر ایشان جناب صاحب الامر عجل الله
فرجه میباشد و در این اصل هفت اعتقاد لازم است اول اینست که ایشان
منصوب اند از جانب خدا که ایشان را خلعت امامت پوشانیده دویم
این است که منصوص هستند باین معنی که جناب رسول خدا بر خلافت
و امامت ایشان تصریح فرمود و خبر داد از جانب خدا باینکه ایشان
خلیفه و جانشین من میباشند سیم این است که ایشان معصوم اند از جمیع
گناهان کبایر و صغایر و از خلاف مروة و ترک اولی چنانچه در پیغمبران گذشت
چهارم اینست که عصمت این بزرگواران اختیاریست که بنده گیرا بطریق
اختیاری کردند و مجبور نبودند چنانچه ذکر شد در نبوت پنجم افضل اند
از سایر خلق زمان خود بلکه از کافه خلایق بجز پیغمبر اخر الزمان ششم
از جمله پیغمبر از

در اوصاف امام

این است که داناتر اند از سایر خلق و علمشان کسبی نبوده است و پیش هیچ
کس تردد نکرده اند و درس نخوانده اند بلکه علم خدا بوده است هفتم این است
که شجاع تراند از جمیع اهل زمان هشتم زهد ایشان بیشتر است از سایر مردم نهم
طهارت مولد یعنی حلال زاده بودن بان نحوی که گذشت دهم توحید و عفت
آباء و امهات ایشان یا یعنی که پدران و مادران ایشان تا حضرت آدم همه
مسلمان بودند و همه نجیب و عفیف بودند بلکه بیشتر ایشان پیغمبر بودند زیرا که
ایشان انوار مقدسه (نورهای) خداوند عالم هستند محل ایشان میبایست صلبهای
پاک و رحمهای طاهر و پاکیزه باشد و خود دوازده امام معلوم است
که ایشان از یکدیگرند و معصوم هستند یازدهم اینست که چنانچه پیغمبر بر جن و انس
مبعوث اند تا روز قیامت ایشان نیز بر جن و انس امامند تا روز قیامت
بعد از ایشان امامی نیست دوازدهم اینست که ایشان مستوی الخلقة
بودند که نه کوتاه و نه بلند قامت بلکه میانه قامت چنانکه در پیغمبران گذشت
سیزدهم اینست که ایشان سالم بودند از هر ناخوشی عیبی که سبب دور شدن
خلق میشود از ایشان مانند خوره و پیسی چنانچه سابق بیان شد در نبوة
و هم چنین از کسبهای پست مانند جولائی و حجامی و اداری دحتامی چهاردهم

این است

[stamp]

در مراتب ائمه

اینست که ایشان تابع پیغمبر بوده اند و بشریعت آنجناب عمل میکردند
که امامها
و مراتب ایشان از آن جناب پست تر بود و هر چند از یک نور موجود شده
بودند بنا بر بعضی از اخبار و جمعی که میگویند که علی بن ابی طالب افضل از
آنجناب است یا مساوی است خلاف ضرورة دین را قایل شده اند و از دین
اسلام بیرون رفته اند و همچنین جمعی که میگویند که ایشان خالق و رازق هستند
یا علم ایشان حضوری است مانند علم خداوند عالم اینها همه کفر است و از
یعنی همه چیز ها در پیش انها حاضر است محتاج باینکه بعد حاصل شود نیست
دین اسلام نیست پانزدهم اینست که قول ایشان حجت است و اطاعت
ایشان بر همه خلق لازم است شانزدهم این است که ایشان در یک مرتبه نیستند
چنانچه جمعی گمان کرده اند بلکه والد ایشان که حضرت امیر المؤمنین است از همه
ایشان افضل است بلکه از کل خلایق بجز پیغمبر آخر الزمان و بعد از او امام حسن ع ۱۲ از کافه
و بعد از او امام حسین ع و بعد از او حضرت قائم عجل الله فرجه و دیگر بیشتر از این
طالب شدن مناسب نیست اینقدر از اخبار ایشان علیهم السلام مستفاد
یعنی معلوم میشود
میشود و سکوت اولی است هفدهم اینست که ایشان اکمل اند از اهل زمان
خود بلکه کامل تراند از جمیع مخلوقات چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و اله کامل تر بود
زیرا که ایشان وارث جناب پیغمبر هستند و آنچه داشت با ایشان بطریق ارث

[stamp]

در عدد ائمه

~~آنجناب می باشند و آنچه داشت با ایشان بطریق ارث~~ رسید و معنی کامل تر
این است که در فهم و بینائی و ورع و تقوی و بخشندگی و حلم و کرم و سایر صفات
دیگر بر همه خلق زیادتی داشتند هیجدهم اینست که مکلف باید که ایشانرا
بتفصیل بشناسد و عدد ایشان را بداند و انکار نکند ایشان را یا احدی از ایشانرا
زیرا که انکار کردن یکی از ایشان مانند انکار کردن یکی از پیغمبرانست و این مستلزم
خلاف ضرورة مذهب است و نشناختن ایشان موجب خروج از مذهب
اثنی عشری است و عدد ایشان دوازده است اول جناب حجة الله امیر المؤمنین
علی بن ابی طالبست و والده آنجناب فاطمه دختر اسد بن هاشم است چنانچه
پدر آنجناب ابو طالب پسر عبد المطلب است که پدر و مادر او هر دو عموزاده بودند
و او اول کسی است که پدر و مادر او هر دو هاشمی بودند و جناب رسول صلی
و آن حضرت
الله علیه و اله نصب فرموده است آنجناب را باذن خدا تعالی دویم
نصب یعنی قرار داده است
فرزند آن جناب امام حسن ع مجتبی است که پدر بزرگوارش نص و بیان
نص یعنی گفته است
فرموده امامت او را از جانب رسول خدا سیم امام حسین سید الشهدا است
که بتعیین خدا و رسول امام همه عالمیان است و پدر و برادر او امام کافه عالمیان
است و این دو بزرگوار و دو برادر از عالمیند از یک مادر متولد شده اند از بهترین

زنان

در اعتقاد با ائمه

زنان عالمیان صدیقه کبری و بتول عذرا فاطمه زهرا سلام الله علیها
چهارم سید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین است که پدر او بامر خدا
و رسول او را تعیین فرموده اند بامامت پنجم ۲ سید اوایل و اواخر امام محمد
باقر است که پسر جناب امام زین العابدین است بنص پدر بزرگوار از جانب خداوند
عالم بر کافه مکلفین امام است امام ششم جناب امام جعفر صادق است که فرزند
امام محمد باقر است پیش کننده و رواج دهنده شریعت جد بزرگوار
خود میباشد و این بزرگوار منصوب از جانب خداوند عالم و منصوص از جانب
منصوص یعنی گفته است
از جانب رسول و آباء بزرگوار خود هست امام هفتم امام موسی کاظم است
که منصوب از جانب پدر بزرگوار خود که امام جعفر صادق است امام هشتم
علی بن موسی الرضا است که تعیین شده است امامت او از جانب پدر بزرگوار
خود امام نهم امام محمد تقی است که از جانب پدر بزرگوار خود منصوب است
امام دهم امام علی نقی است که بتعیین پدر بزرگوار از جانب رسول بر کافه
خلایق امام است امام یازدهم امام حسن عسکری است که منصوص است از جانب
پدر بزرگوار با امر خدا و رسول امام دوازدهم حضرت حجة الله صاحب الامر عجل الله
فرجه امامت از جانب خدا و رسول و آباء طاهرین خود و اسم مبارک
و آباء یعنی پدرانش

اعتقاد برجعت

ان جناب اسم جدّ خود رسول خدا محمد بن عبد الله است واحتیاطاً اسم انجناب را نبرند چنانچه از بسیاری از اخبار مستفاد میشود و دور نیست که حرام باشد ذکر اسم او چنانچه جمعی قایل شده اند بحرمت (یعنی معلوم میشود) و شاید سرّ حرام بودن ذکر اسم شریفش بجهة تقیه بوده است (بحرام بودن) لکن حال چه تقیه باشد چه نباشد یاد نکنند و این احوط است و باید اعتقاد کرد که مجموع این بزرگواران منتهی میشود نسب شریفشان بجناب اکرم الانبیاء محمد بن عبد الله و از نسل و ذریۀ او هستند نوزدهم باید اعتقاد کرد که جناب صاحب الامر که امام دوازدهم است متولد شده است و باذن خدا از مارو سپاهان بمقابلیت غایب است و حال سالها است که غیبت او طول کشیده است و ظاهر خواهد شد باذن خدا و پُر خواهد کرد زمین را از عدل و داد و پاک خواهد کرد زمین را از هر کفر و فسق و فجور و ظلم و فساد عجل الله فرجه بیستم اینست که باید اعتقاد کرد برجعت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله و امیر المؤمنین و سایر امامان دیگر که بدنیا باز میگردند و حق را ظاهر و روشن میکنند بلکه دور نیست که باید اعتقاد کرد باینکه بسیاری از شیعیان خالص و کافران خالص باز گشت میکنند و این اعتقاد فی الجمله کافیست دیگر لازم نیست که تفصیل دانسته شود

در حضور ائمه

که چه قدر می مانند و چه طور بر میگردند اینها ضرور نیست بیست و یکم از اصول دین معاد است و عود ارواح و حشر اجساد است یعنی بازگشتن جانست باین بدنها (عود ارواح یعنی برمیگردد روحها در بدنها و حشر اجساد یعنی بدنها زنده میشود) و در این سی و یک اعتقاد لازم است اول باید اعتقاد کرد بحقیقة مرگ باینکه از جانب خداست و حق و ثابت است والبته هر نفسی از پیغمبر گرفته و غیر پیغمبر و ملک و جن و انس و حیوانات و وحوش هر جنبنده و هر جنبنده میمیرند (جنبنده یعنی جانور) بجز ذات خداوند واجب الوجود بالذات انچه هست از انهائی که ذکر شد (بالذات یعنی هستی او از جانب خودش است) همه شربت مرگ را می چشند اعتقاد دوم اینست که بعد از بعثت پیغمبر صلی الله علیه واله که از زمان وجودشان باشند تا هر وقتی که خدا داند جناب رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بلکه دور نیست که خاتون قیامت فاطمه زهراء در وقت جان کندن حاضر میشوند پیش مؤمن و کافر همین قدر که اعتقاد کرد انسان که ایشان نزد میت حاضر میشوند کافی است دیگر نخواهد که[2] ایا پیش مؤمن می ایند یا کافر با جسد اصلی می ایند یا شبیه و نورانی ان می ایند یا جسد مثالی دارند یا بدن دارند اینها هیچ کدام ضرور نیست و هم چنین اینکه در یک زمان می ایند یا متفرق میشوند و هم چنین فی الجمله باید دانست که در قبر نیز حاضر میشوند و همین قدر باز کافیست خدا محروم نگرداند ما را

۲ که اعتقاد کنند

در سؤال قبر

از ملاقات ایشان و ایشان را بفریاد ما برسانند و در دنیا و اخرت با ایشان محشور گرداند ان شاء الله سیم باید اعتقاد کرد باینکه در قبر بعد از دفن کردن میت سؤال هست که دو ملک می ایند و از میت سؤال میکنند از پروردگار او و از پیغمبر او و از کتاب و از امام او و این قدر کافیست دیگر زیاده بر این ضرور نیست و این اعتقاد از جمله ضروریات دین اسلام است و اجماعی جمیع علمای دین پیغمبر اخر الزمانست از شیعه و سنی و هر گاه کسی در این شک کند یا انکار کند کافر خواهد بود چنانچه مسموع میشود (شنیده میشود) که بعض از شیاطین ادم صورت شبهه کرده اند باینکه ما در دهن میت چیزی میگذاریم بعد قبرش را میکنیم اگر از دهنش بیرون اید معلوم میشود که ملکین آمده اند و سؤال کرده اند و او با ایشان گفتگو کرده است از این نوع خرافات و نامربوطها میگویند و این انکار قدرة کامله خداوند عالم است و کفر است و شبهۀ شیطانی است که ادم را فریب میدهد تا انسان را از دین بیرون برد چهارم باید اعتقاد کرد بفشار قبر که زمین میت را میفشارد تا انکه شیری که از پستان مادر خورده است از بینی او بیرون می اید و این اعتقاد فی الجمله کافیست دیگر زیاده بر این ضرور نیست که ایا همه خلق را فشار قبر هست یا بعضی را این لازم نیست بلی بعض اخبار هست ظاهراً کسی که در زمین

نجف اشرف دفن شود یا اینکه در کربلا دفن شود فشار قبر ندارد درست خاطرم نیست تفصیلش را خدا از فضل و کرم خود در ان زمینهای مقدسه نصیب فرماید دفن ما را پنجم باید اعتقاد کرد که بعد از سؤال قبر روح تعلق میگیرد بقالبی که شبیه است باین بدنها که او را قالب مثالی میگویند لکن این برای غیر نبی و وصی نبی است که ایشان قالب مثالی ندارند چنانچه جمعی ادعا کرده اند و دور نیست که بعضی اخبار دلالت بر این معنی بکند و اگر مؤمنست او را به بهشت دنیا که بسمت مغرب زمین است می برند و انجا در نعمتهای خدا است تا خدا بخواهد و اگر کافر است باز[2] چنین است لکن در عذابست در بر هوت که جهنم دنیا است و ان چاهی است بسمت بلاد یمن که ارواح کفار و مشرکین در عالم برزخ انجا معذّب اند لکن عذاب بخود روح تنها است و همین قدر کافیست و کسی که این را نیز انکار کند از مذهب شیعه بیرون رفته است چنانچه جمعی هستند که ایشان را تناسخیه میگویند قائلند باینکه عالم برزخی نیست بلکه انسان که میمیرد روح او ببدن انسان دیگری تعلق میگیرد و سؤال و برزخی نیست و این تکذیب ائمه طاهرین است و خلاف ضرورة مذهب بلکه خلاف دین اسلام است ششم اینست که روح بعد از مردن

نبی که پیغمبر باشند

۲ باز بسمت مغرب زمین بر

عالم برزخ ... تا دو قیامت ...
عالم برزخ میگویند

تکذیب ائمه یعنی از قول ائمه دروغ گفته اند

در یأجوج و مأجوج

باقیست و فانی نمیشود بلی آن آن در قبضه فانی است تا روز قیامت هفتم باید اعتقاد کرد بظهور یأجوج و مأجوج فی الجمله چنانچه خدا در قران یاد فرموده است و این یأجوج و مأجوج دو جماعت و دو طایفه بزرگند پیش از دمیدن صور اسرافیل ظاهر میشوند در زمین و فساد بزرگ می کنند در او و همین قدر اعتقاد کردن کفایت میکند هشتم خروج دابة الارض است در اینجا زمین و آنچه از اخبار مستفاد میشود امیرالمؤمنین است که نزدیک قیامت ظاهر میشود و همین قدر باز اعتقاد کردن کافیست نهم زلزله است که نزدیک قیامت واقع میشود که مجموع زمین متزلزل میشود و چنانچه خداوند عالم جل شانه در قران خبر داده است و کوهها از هم میپاشد چنانچه در چند جا از کتاب مجید خود خبر میدهد و باز اعتقاد کردن همین معنی ارکانی است و از جمله علامات قیامت یکی بیرون آمدن آفتاب است از آن سمتی که الان غروب میکند و این قدر اعتقاد کردن لازم و کافی است و باید اعتقاد کرد بدمیدن صور اسرافیل یعنی که بعد از ظاهر شدن یأجوج و مأجوج بچهل روز اسرافیل صور میدمد و جمیع اشیاء فانی میشود مگر آنچه خدا بخواهد و بعد از مدتی که خدا میداند باز زنده میشود و میدمد و جمیع اشیاء را باز خدا می آفریند و قیامت

در اعتقاد بمعاد جسمانی

برپا میشود دهم اینست که باید اعتقاد کرد بمعاد جسمانی یعنی خداوند عالم بر می گرداند جمیع جانها را بهمین بدنهای اصلی و قرار میدهد روح را در همین تن چنانچه در این دنیا بوده است و آنچه شبهه کرده اند بعضی از کفار که این جسد بر نمیگردد کفر است و تکذیب خدا است و انکار ضروری دین اسلام است و همین قدر را اعتقاد کافیست دیگر زیاده این که آیا همین بدن عود میکند و بر میگردد بی کم و زیاد یا آنکه با کمی و زیادتی و آیا بدن ایام جوانی بر میگردد یا پیری یا بدن حال صحت و تندرستی عود میکند یا بدن ایام ناخوشی و همچنین اجزاء فضلیه که عبارت از نمو و زیادتی است که در بدن حاصل میشود عود میکند و بر میگردد و یا اجزاء اصلیه که از منی پدر و مادر حاصل میشود اینها لازم نیست همین قدر که اعتقاد کرد مکلف باینکه خداوند عالم این جسد را که در این دنیا هست او را باز زنده میکند و بر میگرداند در روز قیامت کفایت میکند اعتقاد یازدهم آنست که فی الجمله باید دانست که خداوند عالم جل شانه در روز قیامت حساب میکند بندگان را و محاسبه در کار است چنانچه در جاهای متعدده در قران مجید بیان میفرماید و اما از چه چیز محاسبه میکند از عمر در چه چیز صرف شد اینها ضرور نیست

در اعتقاد بمیزان

یا مال از کجا بدست آورد و در کجا صرف کرد فی الجمله کافیست ظاهر اعتقاد اجمالی باز کافی است و لکن اینقدر باید دانست محاسبه نقدی بندگان را بر دیگری می کند و البته انتقام ستم رسیده را از ستم کننده می کشد اعتقاد دوازدهم اینست که در روز قیامت خداوند عالم ترازوی عدل را در میان بندگان میگذارد و هر کس را اجزای عملش را میدهد از مؤمن و کافر و بر هیچ کس ظلم و ستم نمیشود ابدا و اینقدر را اعتقاد کافیست دیگر اعتقاد باینکه ترازو در روز قیامت ابدا از چه چیز است و شست با چیز دیگر است ضرور نیست بلکه فکر کردن در این ضرور نیست سیزدهم اینست که باید اعتقاد کرد بتطایر کتب یعنی پریدن نامها از دست چنانچه در بعضی از اخبار مستفاد میشود که نامهای عمل صالح از دست صاحبش میپرد هرگاه غیبت کرده باشد کسی را و بآن کس میدهند که او را غیبت کرده است و این پریدن نامهای عمل در بسیاری از اخبار هست غیر از نقل غیبت و این اعتقاد باز فی الجمله کافیست چهاردهم اینست که باید اعتقاد کرد بشفاعت یعنی که در روز قیامت شفاعت میکند جناب رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم از برای هر که خدا خواهد که شفاعت کنند او را از فساق شیعیان و

در وسیله

و شفاعتشان البته مقبولست و مقبول است در برداشتن عذاب از بنده گناه کار نه اینکه شفاعتشان مقبولست در سبک شدن عذاب اما در بخشیدن عذاب مقبول نیست و این غلط است و مذهب بعضی سنیها است که این را قائلند که شفاعت ایشان همین در سبک شدن عذابست و بس و همچنین از بسیاری از اخبار مستفاد میشود که مؤمنین نیز شفاعت میکنند و سایر پیغمبران و اوصیاء ایشان بطریق اولی پانزدهم آنست که باید اعتقاد کرد باینکه از برای پیغمبر ما وسیله است در روز قیامت و مراد از وسیله آن است که منبری از نور نصب می کنند از برای آنجناب که هزار پله دارد از هر پله تا پله دیگر هزار سال راه است و بالای آن منبر میروند و خطبه میخوانند و حمد و ثنائی میکنند خداوند عالم را بطریقی که هیچ کس نکرده باشد و هم چنین پسر عم مکرم آن جناب علی بن ابیطالب ع میروند بالای آن منبر یک پله از حضرت رسول پایینتر و همین قدر کافیست شانزدهم این است که باید اعتقاد کرد باینکه از برای آن جناب لوا است و مراد از لوا آنست که علم حمد است که بدست امیرالمؤمنین ع میدهند و همین قدر کافی است هفدهم اینست که از برای آنجناب حوض کوثر است که جمیع

در اعتقاد بصراط است

خلایق در ان روز تشنه است بیاشند و ان جناب با پیغمبر بزرگوارش
و اولاد اطهارش سلام الله علیهم ساقی هستند و هر کس از دوستان خدا
است سیرابش میکنند و هر کس دشمن خدا است و دشمن ایشان است
محروم خواهد بود **هیجدهم** سؤال از پیغمبران است در ان روز که با متان
خود احکام را رسانیده اند یا خیر و معلوم است که پیغمبران در احکام خدا
کوتاهی نفرموده اند لکن بجهة اتمام حجت بر بندگان سؤال میکنند و این قدر
کفایت می کند دیگر زیاده از این ضرور نیست که ایا از که اول سؤال میکنند
و شاهد میخواهند از ایشان یا نه چنانچه در چندین جا در قران سؤال
از پیغمبران را ذکر میکند **نوزدهم** صراط است یعنی باید اعتقاد کرد که خداوند
عالم پلی افریده است بر روی جهنم که لامحاله همه خلق از پیغمبران و غیر
پیغمبران بایست عبور کنند از او و هر کس سعادتمند است از او
باسانی میگذرد و هر کس شقی است سرنگون میشود در جهنم پناه می
بریم بخداوند عالم در ان روز و در ازی ان پل سه هزار ساله راه است
و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و از اتش سوزنده تر سعی کن دین خود را
اینجا کامل کن تا از او باسانی بگذری و مستوجب سرنگون شدن در

در یاهای

در صراط است

در خلود کفار بجهنم

دریاهای اتش نشوی انشاء الله و همین نیز کافیست **بیستم** این است که باید
اعتقاد کرد بحشر حیوانات و وحوش یعنی که مکلف اعتقاد کند با اینکه جمیع
خداوند عالم جمیع حیوانات را در روز قیامت باز زنده میکند و از حیوان ستمکار
انتقام می کشد بجهة حیوانی که ستم بر او واقع شده و همچنین جزای حیواناتی
که فرزند آدم سر بریده است بدهد چنانچه از بعض آیات و اخبار مستفاد
میشود زیاده بر این را طالب مشو که ایا حیوانات تکلیف دارند یا خیر اعتقاد
بیست و یکم این است که بعد از انکه از حساب فارغ شدند خلایق مؤمن را
به بهشت می برند از هر امتی که باشد انکه با ایمان به پیغمبر خود مرده باشد
و همیشه مخلد است در بهشت و در نعمتهای خداوند عالم غوطه ور می باشد
و هرگز تغییر و تبدیل نیست از برای او و پیوسته در جوار رحمت او است
و درجات انبیاء و اوصیاء بالاترین درجات دیگرانست هر کس بقدر رتبه اش
و از همه بالاتر درجات محمد و اهل بیت او است پس از ان درجات انبیاء و اوصیاء
پس از ان درجات علماء و شهداء پس از ان مؤمنین هر کس بقدر معرفت
و ایمان و اعمالش و همین قدر کفایت میکند خدا روزی کند سعی کن تا مستوجب
بهشت شوی و این چند روزه عمر را در بندگی خدا صرف کن اعتقاد **بیست و دوم**

در اعتقاد بهشت

خلود کفار است در جهنم یعنی کافر که با کفر مرده باشد همیشه در جهنم خواهد بود
و از برای او راه نجاتی نیست و منازل و جاهای ایشان بار مختلف است
هر کس که شقی تر بوده است جای او پست تر خواهد بود عزیز من مبادا
فریب شیطان را بخوری دین و اعتقاد خود را کامل بکن زیرا که شیطان
در کمین تو نشسته است تا دم مرگ معلوم است دشمن تو است و از تو دمی فرمانی
غافل نمیشود کاری بکن که مستوجب جهنم شوی و از قرب و همسایگی خدا
محروم گردی اعتقاد **بیست و سیم** اینست که باید اعتقاد کنی تا اینکه فاسق مستحق
خلود در جهنم و همیشگی در جهنم نیست از برای او راه نجاتی هست و فرجی
هست هر گاه معصیتهای او باین حد باشد العیاذ بالله که قابل شفاعت
نباشد و او را بجهنم برند بقدر معصیتش در جهنم میماند تا پاک شود و هر کس
بقدر استحقاق بعد از ان او را نجات میدهند و به بهشت می برند و همیشه
در بهشت خواهد بود و این مذهب شیعه است و جمعی از سنیان میگویند
که فاسق مانند کافر همیشه در جهنم است و از برای او هیچ نجاتی نیست
اعتقاد **بیست و چهارم** اینست که بهشت و جهنم جسمانی است و در انها لذة
و سوختن جسمانی است نه اینکه روحانی است چنانچه بعض از حکماء و اشقیاء

قایل

در نعمتهای بهشت

قایل شده اند باینکه بهشتی و دوزخی نیست بلکه بهشت عبارة است از اینکه هر گاه
انسان در این دنیا اعمال صالحه از او صادر شد بعد از مردن روح او لذة می برد
بهمین عملهای شایسته و باین کمالی که اینجا تحصیل کرده مانند ملائکه که بذکر خدا و تسبیح
و تقدیس او لذة می برند و اگر در اینجا اعمال بد از او صادر شد گرفتار
اعمال بد خود میشود و روح او همیشه در غصه و محنت است و همین لذة و محنت
بهشت و جهنم است و دیگر نقلی نیست و این چنین کفر است و خلاف دین اسلام است
بلکه بهشت عبارت است از باغهای بسیار بزرگ و قصرهای بسیار بلند
و در او انواع نعمتها هست و خوردن و اشامیدن و خوابیدن و جماع
کردن با حور العین که زنهای بسیار خوش گل هستند که خدا او صفشان را امید اند
و زنهای مؤمنه که اهل دنیا بوده اند با حسنی که خدا دانا است و سایر امور
دیگر در او هست و همچنین در جهنم انواع زحمتها و مشقتها از گرسنگی و تشنگی
و سوختن و بریان شدن او و سایر بدن و درد و قیهای سنگ از اتش
بودن پناه می بریم بخداوند کریم از شر او و در قران مجید زیاده بر دویست
آیه است ظاهر اکه دلالت میکند بر جسم بودن بهشت و دوزخ اعتقاد
بیست و پنجم اینست که الان بهشت و دوزخ موجودند و از بعضی اخبار

اختلاف در اولاد کفار

مستفاد میشود که در آسمان چهارم هستند و کسی این را انکار کند از مذهب شیعه بیرون میرود و حضرت رسول در شب معراج هردو را دیدند بلکه بعض اخبار دلالت می کند بانکه هیچ زمانی بهشت خالی نبود از ارواح مؤمنین و دوزخ خالی نبود از ارواح کفار از روزی که این دو را آفرید و بهشت هشت است و جهنم هفت اعتقاد بیست و ششم اینست که اولاد مؤمنین در هر زمان که مرده باشند پیش از بلوغ با پدر و مادر خود در بهشت محشور می باشند و ایشان نیز متنعمند در بهشت اعتقاد بیست و هفتم این است که اولاد کفار که پیش از بلوغ مرده باشند بجهنم نمی روند بمقتضای عدل خدا و بگناهان پدر و مادر مؤاخذ نیستند لکن آیا داخل بهشت میشوند و خدمتکار اهل بهشت هستند یا آنکه تکلیف میکنند ایشانرا داخل آتشی شوند که غیر از آتش جهنم است اگر رفتند مستحق بهشت میشوند و اگر نرفتند بجهنم میروند یا آنکه در اعراف می برند ایشانرا هیچ کدام از اینها بطریق قطع و یقین ثابت نیست لکن همین قدر لازم است اعتقاد کردن بانیکه بر ایشان ظلم و ستم نیست و بگناه پدر و مادر مستحق نیستند اعتقاد بیست و هشتم اینست که باید تصدیق کرد بانیکه در روز قیامت غیر از بهشت

دوزخ

در اعراف است

و دوزخ جائی است که او را اعراف میگویند و آن کوهیست میان بهشت و جهنم و در او راحت هست و آن بهشت مؤمنین جن است و بهشت ولد الزنا است که با ایمان بمیرد بنابر بعض اخبار و همین قدر نیز کافی است بیست و نهم باید اعتقاد کرد بانیکه ملائکه از اهل بهشت هستند جمعی از ایشان و جمعی دیگر موکلند بکفار در جهنم و لکن در جمیع احوال از برای ایشان زحمتی و المی نیست و آتش در ایشان کارگر نیست و سزاوار است بر ایشان بلکه ملتذ هستند بهمان عذاب کردن کفار چنانچه ملائکه که در بهشت هستند ملتذ میشوند بخدمت مؤمنین و این از قدرتهای خداوند عالم دور نیست و این قدر اعتقاد باز کافی است سی ام باید تصدیق کرد و اعتقاد کرد بانیکه کردهی که مستضعف هستند که تمیز درست نمیدهند میان حق و باطل و مقصر نیستند و کوتاهی نکرده اند در امور دین خود و اشخاصیکه نشنیده اند باشند پیغمبری پیغمبران و اشخاصیکه با دیوانگی بمیرند لکن هیچ زمانی نبود از برای ایشان که مؤمن باشند یا کافر باشند یعنی از اول بلوغ دیوانه شدند و با همان حالت دیوانگی مرده اند مجموع اینها حکمشان با خدا است و با ایشان بطریق عدالت رفتار میکند و ظاهر اینست که اینها بهشتشان اعراف است زیرا که مؤمن نبودند

در اعراف

تا مستحق بهشت باشند و کافر و فاسق نبودند تا مستوجب جهنم شوند پس جای ایشان اعراف است و لکن ظاهر بعض اخبار هست که در روز قیامت ایشانرا از سر نو تکلیف می کنند از برای ایشان آتشی می آفریند خداوند عالم و ایشانرا امر میکند که داخل آن آتش شوند هر کس داخل شد آتش بر او سرد می شود بیرون می آورند و او را ببهشت میبرند و هر کس یاغی شد و سرکشی کرد او را بجهنم می برند اعاذنا الله من حرها بجاه محمد و آله اعتقاد سی و یکم این است که بعد از آنکه اهل بهشت در بهشت قرار گرفتند و اهل جهنم در جهنم اهل اعراف در اعراف مرگ را بشکل گوسفندی می آورند و فریاد میکنند در میان اهل بهشت و جهنم که این مرگ است ببینید و او را سر می برند که دیگر پس از آن مرگ نیست از برای شما پس اهل بهشت مسرور و خوشحال میشوند و اهل جهنم غمگین و مایوس میشوند و آرزوی مرگ را میکنند و مرگ را هرگز نخواهند دید چنانچه خداوند عالم در چند جا در کتاب مجید خبر داده است و اهل بهشت در غرفهای بهشت بر اهل جهنم بر می آیند و تماشا میکنند و بر ایشان میخندند و تمسخر میکنند چنانچه اینجا اغنیاء که اهل جهنم هستند استهزاء بفقراء میکنند از خدا مسئول است سئوال میکنند

که مارا

در معنای ایمان و اسلام

که مارا از جمله سعداء قرار دهد و امانا خاتمه پس در آن سه چیز است اول معنی ایمان و اسلام است دویم معنی کفر و فسق است سیم معنی عدالت و ولایت است پس بدانکه ایمان عبارت است از اعتقاد کردن بهمین اشیاء که در این رساله شریفه مذکور شد و اسلام عبارتست از گفتن کلمه شهادتین که عبارتست از اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بشرط آنکه منکر چیزی از ضروریات دین نشود مثل وجوب نماز را انکار کند یا آنکه شراب خوردن را حلال داند و فایده اسلام بنابر اصح اینست که در دنیا احکام مسلمین بر او جاریست که خونش حرام است و مالش حرام و عرضش محترم است و طاهر است لکن در آخرت حکم کفار دارد که همیشه در جهنم خواهد بود مانند سنیان که بهمین دو کلمه قایلند و سایر امور ایمان را که ولایت و دوستی و متابعت دوازده امام است منکرند و دور نیست که توان حکم نجاست ایشان کرد مانند سایر کفار که نجس هستند و آن اقوی است دویم در معنی کفر است و کفر عبارتست از انکار کردن خدا مانند دهری مذهب که میگویند خود اشیاء و چیزها سر خود پیدا میشوند و صانعی و آفریننده ندارند یا اقرار کردن بخدا و لکن از برای او شریک قرار دادن مانند بت پرست و گروهی که علی را خدا میدانند یا انکار کردن

چیزی از ضروریات دین مانند اسناد دادن ظلم بخدا و خدا را ستمکار دانستن
یا خدا را جسم دانستن یا واجبی از واجبات که معلوم و قطعی باشد انکار کردن
از روی عناد مانند انکار کردن زکوة و حج و روزه یا حرامی از محرمات
خدا را حلال دانستن از راه عناد مانند حلال دانستن غیبت و شراب خوردن و دروغ
گفتن را و هر چیزی که حرام بودنش در دین اسلام یقینی باشد که همه مسلمانان
با و قایل شده باشند و فسق عبارت است از بی پروا بودن در اعمال یا نکه
شخص مرتکب گناهان کبیره بشود و یا اصرار بر گناهان صغیره بکند و در گناهان
کبیره سیزده قول است میان علماء بعضی هفت میدانند و بعضی سیزده
میدانند و بعضی همه گناهان را کبیره میدانند و بعضی هفتاد میدانند
و بعضی چهل و دو میدانند و در نیست که این اقوی باشد و آن چهل و دو
گناه کبیره اینست اول کفر و شرک است با نطریقی که مذکور شد و این
گناه هم موجب کفر و هم سبب فسق هر دو هست و باعث در نک ماندن
دوم قتل نفس است
در جهنم است همیشه و صاحبش نجس است
و آن کشتن انسان است بیجرم و بی تقصیر و دور نیست که زخم زدن
و اذیت کردن مؤمن چنین باشد خصوصا علماء را آزار کردن و کسی
که بر دو

و کسی که برود در جنگی که حرام باشد مانند جنگی که میان الواط و فساق میشود
بعزم تماشا کردن و یا و زخم بر بدبا کشته شود او نیز فاسق است سیم
عاق پدر و مادر شدن است یعنی اولاد کاری بکند که موجب آزار ایشان
باشد و از او ناخوش نود شوند مگر در طاعات و واجبات نه مستحبات خدا که
پدر و مادر تسلط ندارند مثل اینکه از اولاد ناخوشنود باشند و او را منع از تحصیل
دین کنند و اولاد مخالفت کند و آزرده شوند آزرده گیشان بیجا است
و بر اولاد از جانب خدا تشویشی نیست چهارم خوردن ربا که عبارت از سود
باشد بدرستی که در حدیث معتبر وارد شده است که یک درهم سود خوردن
بزرگ تر است از هفتاد زنا کردن با محارم که مادر و خواهر و دختر و درهم
بحساب این زمان در شیراز هفت شاهی و قدری زیاد تر میباشد
پنجم خوردن مال یتیم است بظلم و دزدی و دور نیست که تصرف در اموال او
بهر نحوی که باشد هر چند در خانه او بنشیند بی اجازه بی اذن شرعی نیز گناه
کبیره باشد و اذن شرعی آنست که تصرف باذن حاکم شرع یا وصی
پدر یتیم که بر خود یتیم از جانب پدر وصی باشد یا قیمی که از جانب حاکم شرع
متوجه آن یتیم شده باشد ششم گریختن از جهاد واجب است هفتم

در گناهان کبیره

تعرب بعد از هجرت یعنی که انسان بجائی یا شهری برود که نتواند امر اسلام
خود را ظاهر کند و متمکن نباشد از یاد گرفتن احکام و مسائل دین خدا مانند
رفتن بشهر اروس و فرنگ هر چند بجهة تجارة باشد یا بادیه نشینی را اختیار
کند و دور نیست حکم شهری که نتواند اظهار کند امر ایمان و تشیع خود را نیز
چنین باشد مانند شهر سنی رفتن چون مجاور شدن در بغداد و بصره هشتم
قذف محصنه است یعنی فحش دادن بزن مؤمنه که عفیفه باشد هر چند رذل
و پست فطرت باشند آن بلکه دور نیست که حرام است فحش دادن و نسبت
هر چند زن یهودی و ذمی باشد بلکه هر زنی را فحش گفتن حرام است
هر چند آن زن زناکار باشد لکن عفیفه را فحش گفتن گناه کبیره است و فحش
عبارة از نسبت زنا دادن است مانند مادر فلان ده و خواهر فلان
شده نهم زنا کردن است با زنان و دور نیست که زن با زن هر گاه این عمل قبیح
بکند که سحق میگویند نیز چنین دهم لواط است العیاذ بالله و آن عبارت است
از سوار شدن نر بر نر دیگر که بچه بازی باشد چنانچه این مردی حیا
ادعا میکنند که شیعیان امیر المؤمنین هستند و این کار قبیح را میکنند
خذلهم الله یازدهم شراب زهر مار کردن است در حدیث معتبر وارد شده است
یعنی غضب کند ایشان را خدا

در گناهان کبیره

شارب الخمر کعابد الوثن یعنی شراب خوار با بت پرست تفاوتی ندارند چنانچه
بت پرست کافر است شراب خوار نیز کافر است با اینکه عذاب شراب خوار
با عذاب بت پرست مساوی است ولی در صورتیکه طبیب استاد کامل
ماهر باشد و خبر بدهد با خوش که اگر نخوری تلف میشوی ظاهرا جایز باشد
بنابر مشهور علماء دوازدهم دزدی کردن مال مردم را سیزدهم خوردن
گوشت مردار است و گوشت هر حیوانی که بغیر وجه شرعی کشته باشد چهاردهم
خوردن خون هر حیوانی است هر چند خون مار و ماهی باشد پانزدهم خوردن گوشت
خوک است و خوردن گوشت مردار و خون و گوشت خوک همه در صورت
اختیار است اما در حالت اضطرار بقدری که زنده بماند خوردن جایز
بلکه واجبست شانزدهم خوردن سحت است و سحت عبارة است از شش چیز
چنانچه در حدیثی از امیر المؤمنین ع وارد شده است اول قیمت مردار است
دوم قیمت سگ است سیم قیمت شراب است چهارم پولی که بجهة زنا صرف
میشود پنجم رشوه است که قاضی و شیخ الاسلامهای اشقیا میخورند
و دور نیست رشوه که نویسنده گان این اشقیا میگیرند نیز چنین باشد
ششم مزد رمّال کننده است پولی که بجادوگر میدهند برای جادو کردن

دهنده و گیرنده هر دو فاسقند و دور نیست پولی که بفال گیر میدهند و پولی
که برمّال میدهند نیز چنین باشند هفدهم غنا کردن و آن عبارت است از گردش
دادن آواز در گلو بنحوی که موجب طرب میشود و طرب حالتی است رو میدهد
بانسان که خوشحالی و اندوه از او حاصل میشود و دور نیست که همان محض
گردش دادن آواز غنا باشد هرچند باعث طرب نشود و غنا حرام است
و گناه است کردنش و گوش دادنش چه در قرآن باشد یا مرثیه جناب
ابی عبد الله الحسین ع چه در شبیه باشد چه در روضه خواندن هجدهم قمار
بازی کردن است هرچند تخم بازی و گردو بازی و انگشتر بازی باشد
نوزدهم مأیوس شدن یعنی ناامید شدن از رحمت خدا است چه در امور
دنیا باشد چه در امور آخرت و ایمن شدن و بی پروا شدن از مکر خدا و
عقوبت او با [illegible] قمار است بیستم سنگ ترازو کم دادن بیست و یکم
شهادت زور دادن و گواهی بناحق دادن بیست و دوم اعانت کردن
حکام و اهل ظلم است مثل نویسنده ایشان شدن و نوکر ایشان
شدن و بعضی از علما حرام دانسته‌اند اعانتشان هرچند در امر جایز
باشد مثل رخت دوختن برای ایشان و نانوا شدن و طباخ
شدن

شدن و همچنین حرام است میل کردن و دوست داشتن ایشان و کسی
که ایشان را دوست دارد با ایشان محشور است بیست و سیم فتوای دادن
و مرافعه کردن نزد کسی که اهلیت نداشته باشد که مجتهد نباشد و فتوی بهم
بیست و چهارم قسم دروغ یاد کردن بخداوند عالم و دور نیست که قسم دروغ خوردن
به پیغمبران و ائمه نیز گناه کبیره باشد بیست و پنجم حبس حقوق مردم است
بامعنی که قرض گرفته باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و او داشته باشد
و ندهد یا پس اندازد و اگر نداشته باشد و صاحب طلب مطالبه نماید
صاحب طلب فعل حرام کرده است بیست و ششم دروغ است بنابر اقوی
بیست و هفتم غیبت کردن مردم است هرچند غیبت کردن طفل ممیز باشد که تمیز
بهد و در بعضی صورت ظاهرا جایز است و مقام تفصیلش نیست بیست و هشتم
سخن چینی است که عبارت از این است که از کسی مذمت دیگری را شنیده
باشد و برود و بان دیگری نقل کند که فلان کس ترا مذمت کرده است
تا اگر دشمنی بیندازد میان ایشان و این مشتمل بر یک معصیت نیست بلکه
بر سه معصیت است اول غیبت دویم سخن چینی است سیم دشمنی انداختن میان
دو مسلمان است و همچنین کسی که دو زبان داشته باشد معصیت بنده را بعمد

بگوید و صحبت عمرو را نزد بد بگوید و آنجا از یک سمت بوده که حرف یکی را بدیگری
نقل کند و بس بیست و نهم تکبر کردن است بر خلق خدا اگر خود را کسی بداند و بنظر
خواری مردم را نگاه کند خصوصا تکبر بر علماء که نزدیک بکفر است سی ام اسراف
و زیاده روی است در امور معاش سی و یکم تبذیر است و آن عبارت است
از آنکه مال خدا را بیفایده صرف کند مثل ارسیها را نقاشی کردن برای تفاخر کردن
و پول صرف آتش سی و دوم بدعت در دین است که حلال خدا را حرام داشتن
و بالعکس سی و سیم ندادن زکوة است هرچند یک گندم باشد و همچنین است
خمس ندادن سی و چهارم حج نکردن است بعد از توانستن سی و پنجم ترک نماز است
و دور نیست کسی که نشنیده باشد که از برای او احکام هست و باید تقلید کرد
و آنکس کوتاهی کرد و تحصیل مسائل نکرد از روی تقلید او نیز فاسق است
سی و ششم لعن کردن مسلمانانست و همچنین دور نیست که دشنام دادن
پدر و مادر و جدات نیز چنین باشد سی و هفتم خیانت است که مالی را بامانت
بگذارند و او خیانت و انکار کند سی و هشتم کتمان شهادت است بامعنی که از برای
کسی شهادتی داشته باشد و آنکس او را به شهادت بطلبد و او شهادت
ندهد سی و نهم مشغول شدن باسباب لهو و بیفایده بودن است مانند
چنگ

چنگ و دایره زدن و تار و سه تار و نی و سازندگی کردن است چهلم حقیر
دانستن دوستان خدا است و با ایشان دشمن شدن بی تقصیر و همچنین
دوست داشتن دشمنان خدا است و با ایشان طرح دوستی انداختن
چهل و یکم بی اعتنائی و بی پروائی در دین خدا است و استخفاف کردن و یاد
نگرفتن و سر خود هرچه رسید کردن چهل و دویم اصرار بر گناهان صغیره است
بامعنی که گناهی که غیر از این گناهانی که مذکور شد سه دفعه کند بی آنکه
توبه کند میان این سه دفعه یا عزم کند بر گناهان متعدد و بنابر قولی مثل
آنکه بسایل اعتنا نکرد سه دفعه یا آنکه نظر بزن اجنبی کرد سه دفعه یا آنکه
بچه بی ریش را بوسید العیاذ بالله باری سه گناه بکند غیر از آن چهل و دو
گناه و در میانشان توبه نکند در معنی عدالت است و آن عبارت است
از آنکه انسان چه مرد باشد و چه زن اجتناب کند از گناهانی که مذکور شد
که کبیره هستند و اصرار نکند بر گناهان صغیره بان نحوی که مذکور شد و دانسته
میشود عدالت انسان به بسیاری معاشرت کردن با او بنحوی که دانسته
شود که این چنان نفسی و حالتی دارد که او را باز میدارد از گناهان
کبیره و از اصرار بر صغیره و هر کس باین صفت متصف شد اقتدا کردن با او جایز است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

فی التوبة

وشهادهٔ او مقبولست و از او مسئله سؤال کردن و تقلید کردن او جایز است
و معنی ولایت این است که انسان تابع و دوست اهل بیت پیغمبر صلوات الله
علیهم باشد در اقوال و افعال و اطوار و احوال ایشان هر کس که باین نحو
پی روی کرد او ولایت ایشان را دارد و هر کس مخالفت ایشان کرد از ولایتشان
بی بهره است هر چند ادعای دوستی ایشان بکند دوست ایشان کسی است
که متابعت کند ایشان را و ختم میکنیم این رساله شریفه را بچند مسئله از مسائل
توبه بدانکه در حقیقت توبه میان علما خلافست و اقوی آنست که انسان بعد از آنکه
کناهی کرد پشیمان شود از کردن آن گناه و عزم کند براینکه بعد از این آن
گناه را نکند و این دو امر از ترس خدا باشد نه از ترس مردم و هر وقتی
که کناهی کرد همین توبه او است این در وقتی است که حقوق نباشد و اما اگر
حقوق باشد آن دو قسم است یا حق خدا است یا حق بنده کان حق خدا نیز
بر دو قسم است یا حق مالی است یا حق عملی است هرگاه حق مالی باشد مثل زکوة
ندادن و خمس ندادن و حج نرفتن توبه این حق اینست که زکوة بدهد و خمس بدهد
و حج برود و اگر مال تلف شده باشد عزم کند که هر وقت خداوند عالم داد ادا
کند و اگر حق عملی است مثل آنکه نماز نکرده باشد یا روزه نگرفته باشد توبه اش

آن است

اینست علاوه بر آن سه چیز که مذکور شد که پشیمانی باشد و عزم کردن بر نگردد
و از ترس خدا بودن باشد آن نماز و روزه را قضا کند و اگر حق بنده کان
باشد و مال باشد توبه اش علاوه بر آن سه چیز آنست که مال مردم را پس
بدهد و اگر مال نباشد و دستش خالی باشد واجب است عزم کند که هر وقت
خدا داد مال مردم را رد کند و اگر حق مردم مال نباشد و حق دیگر باشد مثل
اینکه غیبت کرده باشد مسلمانی را زیاده بر آن سه چیز آنها را راضی کند
هرگاه دست برسد و اگر دست نرسد از برای ایشان طلب امرزش نماید
از خداوند عالم چه زنده باشند چه مرده و اگر دست برسد بانها که غیبت
کرده است ولکن از اظهارش بترسد بر خود یا فسادی دیگر حاصل شود
نگوید و همان طلب امرزش کند از خداوند عالم از برای ایشان چه حاضر
باشند چه سفر رفته باشند چه کوچک باشند چه بزرگ دیگر احکام خداوند
عالم بسیار است از او سؤال میکنیم که توفیق کامل لطف بفرماید تا علم و عمل را
کامل کنیم بجاه محمد و آله الطیبین الطاهرین تمت الرساله شریفه علی ید حقیر المذنب
العاصی تراب اقدام طلاب علوم دینیه ابن عبد الباقی محمد ابراهیم الکاشانی
اصلاً و کربلائی مسکناً و مدفناً ان شاء الله فی شهر جمادی الثانی من شهور سنه ۱۲۴۵

تمت الکتاب

۱۲۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

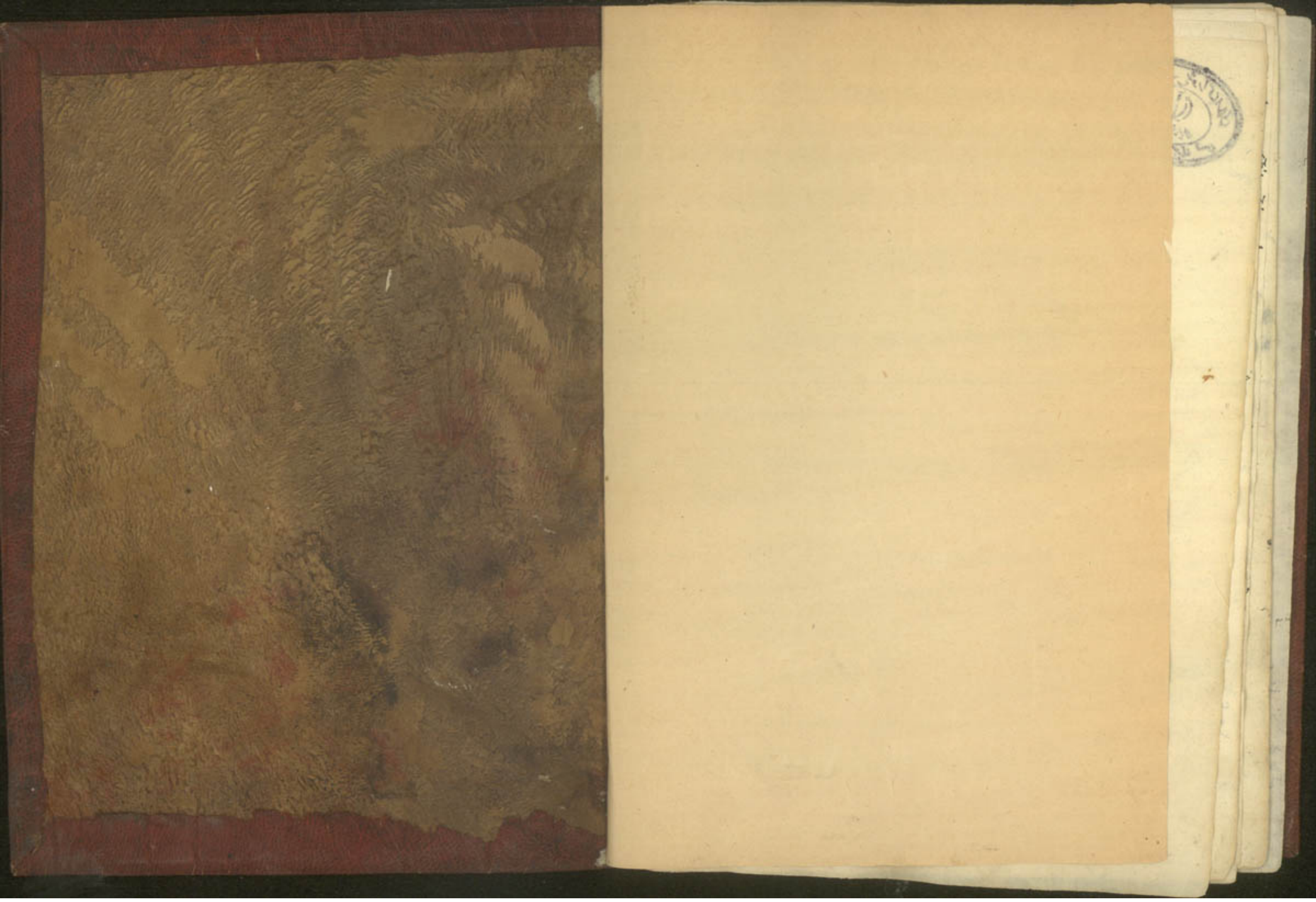

خطی
۸۱۹